جلسه 28

**چهار‌شنبه - 20/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

قبل از این‌که وارد بحث از حقیقت انشاء بشویم، خلاصه آنچه که راجع به جمله‌های مشترکه بین انشاء و اخبار مطرح هست را عرض کنم:

جمله‌های مشترکه مثل بعتُ که گاهی در اخبار استعمال می‌‌شود گاهی در انشاء بیع، یا یعید صلاته گاهی در اخبار استعمال می‌‌شود گاهی در انشاء طلب، سه نظر در این رابطه مطرح شده:

وجه اول در اختلاف جمل انشائیه مشترکه در دو مقام اخبار و انشاء (محقق خوئی): معنای جمله، در مقام اخبار ابراز قصد اخبار است و در مقام انشاء ابراز اعتبار است

نظر اول این هست که مشترک لفظی است بعتُ در مقام اخبار با بعتُ در اخبار انشاء، یعید صلاته در مقام اخبار با یعید صلاته در مقام انشاء. و این نظر مرحوم آقای خوئی هست. فرموده است: در مقام انشاء اگر بگویید بعتُ وضع شده این بعتُ برای ابراز اعتبار ملکیت بعوض، در مقام اخبار اگر بگویید بعتُ وضع شده برای ابراز قصد اخبار.

شهید صدر: در اصل "فانی شدن معنا در واقع موجود" یکی هستند اما "واقع موجود" در مقام اخبار قبل از استعمال لحاظ می‌شود و در مقام انشاء، در طول استعمال

نظر دوم نظری است که در بحوث مطرح کردند. گفته‌اند: ذات معنای بعتُ در مقام اخبار با بعتُ در مقام انشاء یکی است، اما مستعمل‌فیه بالذات یعنی آن صورت ذهنیه مستعمِل و موضوع‌له بالذات یعنی صورت ذهنیه منقدحه در ذهن سامع، یک خصوصیتی دارد و آن خصوصیت این است که لحاظ می‌‌شود این معنا فانیا فی واقع موجود قبل الاستعمال در مقام اخبار. بعتُ اخباری فرقش با بعتُ انشائی این است که مستعمل‌فیه بالذات یعنی صورت ذهنیه ملحوظه متکلم، در بعتُ اخباری فانی دیده می‌‌شود تصورا در یک واقع موجود قبل از استعمال ولی در بعتُ انشائی این صورت ذهنیه را متکلم فانی می‌‌بیند تصورا در واقع موجود در طول استعمال و لو در مقام هزل باشد. و لو شخص هازل است، اصلا ‌تمرین می‌‌کند بعتُ را در مقام اخبار با بعتُ در مقام انشاء را، قصد جد ندارد، ‌اما صورت ذهنیه این متکلم که مستعمل‌فیه بالذات است کیفیت لحاظش این است که یری تصورا فانیا فی واقع موجود قبل از استعمال، می‌‌شود بعتُ اخباری. متکلم، بعتُ که می‌‌گوید آن را فانی می‌‌بیند در صدور بیع از خودش قطع نظر از استعمال. ‌اما بعتُ در مقام انشاء را لحاظ می‌‌کند فانی در یک واقعی که موجود می‌‌شود در طول این استعمال تصورا این گونه فانی می‌‌بیند معنای بعتُ را.

[سؤال: ... جواب:] بعتُ در مقام اخبار ممکن است مفروغ‌عنه که باشد می‌‌گوید بعت. زمان ماضی مطرح نیست. همان آنی که بیع واقع می‌‌شود و مفروغ‌عنه است متکلم اخبار می‌‌تواند بدهد بگوید بعت، ‌فانی می‌‌بیند این را در یک واقع موجود با قطع نظر از این استعمال و می‌‌تواند بگوید بعتُ در مقام انشاء باشد فانی ببیند آن را در یک واقع موجود در طول استعمال و حتی اگر در مقام هزل است باز این فرق تصوری بین این دو هست.

و همین‌طور موضوع‌له بالذات یعنی صورت ذهنیه در ذهن سامع. اگر از موج هوا هم انسان بشنود بعتُ را که توأم است با یک قرینه که مناسب است با مقام انشاء با بعتُ که توأم است با قرینه که مناسب است با مقام اخبار، ‌کیفیت لحاظ این سامع که صورت ذهنیه این سامع است که نامش موضوع‌له بالذات است یعنی آنی که لفظ سبب تحقق آن در ذهن مخاطب می‌‌شود‌، با هم اختلاف دارند. به همان نحو که مستعمل‌فیه بالذات که در ذهن مستعمل بود با هم اختلاف داشتند. ذات معنا یکی است، ‌یعنی معنا مقید به لحاظ نیست، اما نحوه قرن أکید این‌طور است. و این اشکالی ندارد به نظر بحوث. ‌نحوه قرن أکید به این نحو است که به گونه‌ای است که بعتُ در مقام اخبار را مستعمل فانی می‌‌بیند تصورا در یک واقع موجود با قطع نظر از استعمال و مستمع هم این گونه می‌‌بیند بر خلاف بعتُ در مقام انشاء. این نظر بحوث است.

وجه سوم (مختار): اختلاف مقام اخبار و انشاء، صرفا به اختلاف داعی است

نظر سوم این هست که بین بعتُ در مقام اخبار با بعتُ در مقام انشاء به لحاظ معنا هیچ تفاوتی نیست، ‌اختلاف در داعی است. حتی مستعمل‌فیه بالذات بین بعتُ در مقام اخبار با بعتُ در مقام انشاء فرقی نمی‌کند. یعید صلاته در مقام انشاء و در مقام اخبار در صورت ذهنیه متکلم هم فرقی نمی‌کند؛ دواعی مختلف است. شما وقتی می‌‌گویید یعید صلاته در مقام اخبار، "شما نمازتان را اعاده خواهید کرد" در مقام اخبار، با آن وقتی که می‌‌گویید شما نمازتان را اعاده خواهید کرد در مقام انشاء مستعمل‌فیه بالذات یکی است، ‌یعنی مدلول مطابقی در ذهن متکلم فرقی نمی‌کند، داعی مختلف است. داعی در یعید صلاته در مقام اخبار اخبار است‌، غرض از این استعمال اخبار است، ‌ولی غرض از استعمال یعید صلاته در مقام انشاء انشاء بعث است.

این را مرحوم صاحب کفایه پذیرفته. ‌ما هم می‌‌پذیریم اما با یک توضیح:

تنبیه: تناسب داعی صرفا با عالم جد نیست. لذا در مانحن‌فیه می‌توان گفت وجود تصوری داعی مختلف است نه وجود بالفعل او. در مقام هزل هم بین مقام اخبار و انشاء تفاوت است

می‌‌گوییم جناب صاحب کفایه! کاش این را می‌‌فرمودید که اگر متکلم در مقام هزل هم باشد باز این فرق هست. صورت داعی در یعید صلاته در مقام اخبار با صورت داعی در یعید صلاته در مقام انشاء مختلف است و لو بالفعل داعی فعلی وجود ندارد چون متکلم در مقام هزل است. این‌که ما اختلاف را در داعی ببریم جناب صاحب کفایه که شما بردید، منشأ یک شبهه است باید آن شبهه را جواب بدهیم. آن شبهه این است که داعی مربوط به عالم جد است در حالی که می‌‌بینیم در مقام هزل هم بین بعتُ در مقام اخبار با بعتُ در مقام انشاء تفاوت است. یعید صلاته در مقام اخبار هزلا با یعید صلاته در مقام انشاء‌ هزلا مختلف است. از این شبهه باید جواب بدهیم. جواب از این شبهه این است که تصور داعی مختلف است [نه وجود بالفعل داعی].

مثال بزنم:

در مجاز ادعایی داعی مختلف است. مجاز لغوی نیست که مستعمل‌فیه مختلف باشد. بگوییم انت قمر یعنی انت جمیل، این‌که لطفی ندارد. قامت تظللنی و من عجب شمس تظللنی من الشمس. اگر بناء باشد که مجاز لغوی باشد که عجب نیست. قامت تظللنی و جمیلة تظللنی من الشمس، ‌مگر اشکال دارد یک زیبارویی مانع از خورشید بشود، سایه بیندازد در مقام خورشید. این‌که تعجب ندارد. تعجب این است که خورشید بخواهد سایه در برابر خورشید باشد و سایه بشود نسبت به ما، ‌سایبان بشود نسبت به ما در برابر خورشید. این تعجب است شمس تظللنی من الشمس این تعجب است. این مجاز ادعایی باید باشد، مجاز لغوی که قامت تظللنی و من عجب جمیلة‌ تظللنی من الشمس، ‌این‌که تعجب ندارد. یک زن زیبا یک کنیز زیبا می‌‌گیرد به او پول می‌‌دهد می‌‌گوید از صبح تا غروب در مقابل خورشید بایست سایه بیفکن، ‌مردم هم دنبال پول هستند، تعجب ندارد. تعجب این است که خورشید بخواهد سایبان در مقابل خورشید باشد. و لذا این مجاز ادعایی است. استعمال شده شمس تظللنی من الشمس در همان معنای خودش. تطبیق شده بر آن زن زیباروی ادعائا و مجازا.

بعضی‌ها مثل آقای صدر گفتند مجاز ادعایی مربوط به عالم جد است چون داعی است. داعی از تطبیق شمس بر این زن ادعاء‌ است پس چرا در مقام هزل ما مجاز ادعایی بکار می‌‌بریم؟ یک شخص بد قیافه‌ای را برایش این شعر را بخوانیم:‌ قام و من عجب شمس تظللنی من الشمس. خود آن بنده خدا خجالت می‌‌کشد از این شوخی که با او می‌‌کنیم. می‌‌گوید عجب بدسلیقه هستی، ‌ما را با شمس قیاس می‌‌کنی؟ هزل است. آقای صدر می‌‌گوید پس این مجاز ادعایی نمی‌تواند باشد چون مجاز ادعایی در مقام جد داعی ادعاء. مجاز ادعایی یعنی مجاز به داعی ادعاء، ‌ادعاء می‌‌کنم که این مخاطب مصداق حقیقی شمس است.

جواب این است: در مقام تصور، مجاز ادعایی است. در مقام تصور ادعاء‌ می‌‌کنم و لو هازل باشم. مثل این‌که می‌‌گویم زید کثیر الرماد. شما چقدر کثیر الرماد هستید، ‌دارم شوخی می‌‌کنم با او، ‌مسخره می‌‌کنم نعوذبالله یک مؤمنی را، با این‌که بلااشکال در استعمال کنایی مستعمل‌فیه چیست؟ آن معنای حقیقی است. ‌در استعمال کنایی کسی نگفته زید کثیر الرماد استعمال شده در جود. این استعمال کنایی است. داعی کنایه است اما داعی تصوری. و لذا با هزل هم می‌‌سازد.

و لذا ما معتقدیم همین مبنای سوم درست است اما با این توضیح که اختلاف داعی بین مقام اخبار و مقام انشاء مربوط به عالم جد نیست؛ حتی در عالم هزل هم ممکن است داعی تصوری یعنی در مقام تصور، استعمال به این داعی فرق می‌‌کند با استعمال به داعی دیگر.

اشکال به وجه سوم (محقق خوئی): اگر اختلاف صرفا در داعی است، پس چرا نمی‌توان جمله اسمیه را در مقام انشاء استعمال کرد؟

مرحوم آقای خوئی اشکال کرده به صاحب کفایه که مبنای سوم را انتخاب کرده، فرموده: اگر اختلاف جمله مشترکه به اختلاف داعی است، پس می‌‌توانیم بگوییم زید قائم به داعی امر به قیام. می‌‌خواهیم بگوییم یا زید قم، می‌‌گوییم زید قائم. شما که می‌‌گویید اختلاف بین انشاء و اخبار در یعید صلاته به اختلاف داعی است، خب زید قائم پس باید بتواند به داعی بعث بیان بشود در حالی که این غلط هست. بله، یک وقت خود محمول امر اعتباری است مثل انت طالق، ‌جمله اسمیه در مقام اعتبار محمول، اعتبار خود طالق، ‌استعمال می‌‌شود، اما زید قائم که قائم امر اعتباری نیست که به داعی بعث و طلب بخواهم بگویم؛ قطعا غلط است. پس این نشان می‌‌دهد که اختلاف بین مقام اخبار و مقام انشاء در مقام مستعمل‌فیه است نه در صرف اختلاف داعی.

پاسخ: گرچه استعمال جمله اسمیه در مقام انشاء نادر است اما غلط نیست. بله، استعمال فعل ماضی در مقام انشاء غلط است چون زمان گذشته با آینده تناسبی ندارد

این فرمایش ایشان انصافا ناتمام است. برای این‌که ما وجدانا می‌‌بینیم در یعید صلاته همان معنای اخباری در انشاء لحاظ می‌‌شود منتها به داعی ابراز بعث و طلب. این‌که ایشان می‌‌گویند: جمله اسمیه را در مقام طلب نمی‌گویند، کی گفته نمی‌گویند؟ چرا نمی‌گویند؟ مولی به عبدش می‌‌گوید شما فردا با من همراه خواهی بود در سفر به مشهد، ‌انت معی غدا فی السفر، او هم حسابش را می‌‌فهمد که چیست، می‌‌گوید چشم. ‌انت معی غدا فی السفر. اشکال دارد؟ بله، نادر است، استعمال جمله اسمیه در مقام طلب نادر است اما غلط نیست. مستعمل‌فیه یکی است، ‌انت غدا معی فی السفر. دو جور انسان می‌‌تواند داعی داشته باشد [اما] ‌مدلول مطابقی بالوجدان یکی است چه خبر بدهد که انت غدا معی فی السفر شئت او ابیت، ‌این اخبار است. بخواهم یا نخواهم. به قول آن مرحوم همسرش را با خودش می‌‌برد سفر می‌‌گفتند این‌قدر بدگویی از او بکنی پس چرا سفر می‌‌بری؟ گفت چه کنم اگر نبرمش مجبور به روبوسی می‌‌شوم، بخاطر این‌که از این محذور فرار کنم با خودم می‌‌برم سفر.

انت غدا معی فی السفر در مقام اخبار با انت غدا معی فی السفر در مقام انشاء چه فرقی می‌‌کند مدلول مطابقی. داعی تصورا فرق می‌‌کند. شما به یکی می‌‌گوید انا اعلم بانک تحفظ احترامی، ‌من می‌‌دانم که تو احترام من را حفظ می‌‌کنی، ‌یک وقت در مقام اخبار می‌‌گویی یک وقت در مقام انشاء طلب می‌‌گویی. چه فرق می‌‌کند؟‌ اختلاف در داعی است. در بعتُ هم همین است. مقام جد را ما کار نداریم، مستعمل‌فیه بعتُ انشائی همان بعتُ اخباری است. بله، قبول دارم چون داعی در این‌جا انشاء است به لحاظ آن داعی که مدلول التزامی است، فانی می‌‌بینم این را در یک واقعی که یوجد فی طول الاستعمال. من که منکر این نیستم. اما می‌‌گویم معنای مستعل‌فیه بالذات أو بالعرض در بعتُ اخباری و بعتُ انشائی یکی است. در آن مدلول التزامی، آن لازم که نحو داعی است، ‌با هم فرق می‌‌کند.

پس این اشکال آقای خوئی که اگر اختلاف داعی فرق کند باید پس از جمله اسمیه هم بتوانیم استفاده کنیم در مقام طلب، خب چرا نمی‌توانیم استفاده کنیم؟

بله، از فعل ماضی ظاهرا نمی‌شود استفاده کنیم. برای این‌که طلب کنیم قیام را نمی‌شود بگوییم قام زید. این را من قبول دارد. دعا عیب ندارد، غفر الله لک در مقام دعا. ترجمه‌اش هم این است که خدا شما را ببخشد. ولی در مقام بعث مولوی نمی‌گویند قام زید ‌أی لیقم. این درست است. چون جهتش هم این است که فعل ماضی چون نسبت به زمان ماضی هست، این تناسب ندارد با امر که مربوط می‌‌شود به زمان مستقبل.

تنبیه: استعمال فعل ماضی در مقام انشاء، در نهج البلاغة (اجزأ امرء قرنه) یک استعمال مجازی است چون در فارسی باید انشائی ترجمه شود

در نهج البلاغة البته فعل ماضی بکار رفته: اجزأ امرء قِرنه. در جنگ هل من مبارز که می‌‌طلبیدند بعد یکی کفو دیگری می‌‌شد، یعنی مثلا از لشکر اسلام یکی می‌‌آمد از لشکر کفر یکی می‌‌آمد این‌ها می‌‌شدند کفو هم. و لذا عمرو بن عبدود گفت کفو کریم، ‌در مورد حضرت علی علیه السلام گفتند کفو کریم یعنی در جنگ کفو هم بودند و کفو کریم. به این می‌‌گفتند قِرن یعنی همان کفو در جنگ. مقابل. این مسلمان با آن کافر در جنگ مقابل هم قرار می‌‌گرفتند. امیرالمؤمنین فرمود اجزأ امرء قرنه که معنایش این می‌‌شود باید هر سرباز اسلامی رقیب خودش را کفایت کند یعنی او را از پا بیندازد. اجزأ امرء‌ قرنه یعنی لیجزأ المرء قرنه الذی یقاتله، تلاش کند هر سرباز مسلمانی خودش کفایت کند قرن خود را، ‌رقیب خود را، ‌نیاز به کمک نداشته باشد.

من به نظرم این مجاز است. اجزأ استعمال شده در لیجزأ. و لذا فارسی ترجمه می‌‌کنید باید همان صیغه امر را بکار ببرید بگویید باید کفایت کند هر سرباز مسلمانی حریفش را. همان فعل ماضی را ترجمه نباید بکنید، ‌غلط به حساب می‌آید. عرفی نیست بگویید کفایت کرد سرباز مسلمان حریفش را. مقصودت این باشد که باید کفایت بکند، ‌این عرفی نیست. و لذا اجزأ مجازا استعمال شده در لیجزأ. ما مورد دیگری پیدا نکردیم که فعل ماضی در مقام امر بکار برود. و این مورد هم به نظر ما با وجدان عرفی نمی‌سازد که به معنای ماضی بکار برود به داعی طلب. نه، اصلا استعمال مجازی است، معنای اجزأ شده لیجزأ.

[سؤال: ... جواب:] اگر درست باشد این نقل، باید بگوییم استعمال مجازی شده چون وجدانا در فارسی بکار نمی‌رود. ... "اومدی‌ ها!" که فعل مضارع است. زید آمد یعنی باید بیاید، بکار نمی‌برند. ... کنایه عیب ندارد. یعنی به قول آقا می‌‌گوید کارش نداشته باش، ‌بلند شد آب بیاورد. متعارف نیست استعمال کنایی بکنند.

نکته: "ما اعاد صلاة فقیه قط" نهی نیست بلکه جمله خبریه است به داعی بیان این‌که اگر کسی نمازش را اعاده کرد او فقیه نیست

[سؤال: ... جواب:] ما اعاد صلاة فقیه قط، این مثال المؤمنون عند شروطهم، او خبر است، می‌‌گوید فقیه نمازش را اعاده نمی‌کند یعنی اگر کسی نمازش را اعاده کند فقیه نیست. نهی نیست. فقیه نمازش را اعاده نمی‌کند. عاقل وسوسه نمی‌کند، عاقل وسواسی‌گری نمی‌کند این معنایش نهی نیست، ‌این معنایش این است که اگر کسی وسوا‌سی‌گری کند عاقل نیست. جمله خبریه است. منتها به داعی این می‌‌گوید فقیه نمازش را اعاده نمی‌کند [که] اگر کسی نمازش را اعاده کند فقیه نیست، ‌عاقل وسواسی‌گری نمی‌کند یعنی اگر وسواسی‌گری کرد عاقل نیست. او اصلا نهی نیست، ‌استعمال نشده در مقام طلب. او اصلا اخبار می‌‌کند از ملازمه بین این موضوع و محمول که اگر غیر این بود بفهمید فقیه نیستید عاقل نیستید. او که اصلا اشکالی ندارد.

اجازه بدهید حقیقت انشاء را شروع کنیم. به ما اشکال نکنند که این بحث‌ها ثمره ندارد. که ما البته قبول نداریم، این‌ها ثمره دارد و ثمره فقهیه هم دارد این بحث‌ها. ‌در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنی ثمره دارد. آیا اوفوا بالعقود می‌‌تواند هم به داعی ارشاد باشد هم به داعی مولویت؟ که محقق اصفهانی می‌‌گوید محال است. [و حال این‌که] ‌اگر اختلاف داعی باشد محال نیست، ‌ممکن است. این بحث‌های بی‌ثمری نیست. ‌زود قضاوت نکنیم راجع به بحث‌ها که این‌ها بی‌ثمر هستند و الا خودمان بی‌ثمر می‌‌شویم.

حقیقت انشاء:

حقیقت انشاء غیر از معنای جمله انشائیه است

حقیقت انشاء غیر از معنای جمله انشائیه است. ببینید! ما یک وقت بحث می‌‌کنیم معنای صیغه امر چیست، ‌معنای جمله بعتُ چیست. خب حق داریم به وجدان لغوی‌مان مراجعه کنیم و اختلاف هم پیدا می‌‌کنیم با مرحوم آقای خوئی. مرحوم آقای خوئی فرمود بعتُ ابراز اعتبار ملکیت است، ‌اصلا معنای موضوع‌له بعتُ در مقام انشاء ابراز اعتبار ملکیت است. ما مخالفت کردیم، گفتیم نه، ‌معنای بعتُ در مقام انشاء با بعتُ در مقام اخبار یکی است. اما این دلیل نمی‌شود نظر آقای خوئی را در حقیقت انشاء قبول نکنیم. این جداگانه باید بحث بشود، این‌که حقیقت انشاء چیست. ‌آیا فرمایش آقای خوئی درست است که الانشاء هو ابراز الامر النفسانی؟ ‌حالا انشاء تمنی ابراز تمنی نفسانی است در لیت زیدا قائم، در بعتُ داری ابراز اعتبار نفسانی ملکیت است. این حقیقت انشاء ممکن است باشد. و لذا باید جداگانه بحث بکنیم. چون در مورد حقیقت انشاء سه نظر اساسی وجود دارد:

قول اول در حقیقت انشاء (محقق خوئی): حقیقت انشاء ابراز امر نفسانی است. لذا هازل در موضوع‌له استعمال نمی‌کند

این نظر آقای خوئی خلاف مشهور است که الانشاء هو الابراز الامر النفسانی. و انشاء در مثل بعتُ عبارت است از ابراز اعتبار نفسانی ملکیت. یعنی ما ابتداء اعتبار می‌‌کنیم ملکیت طرف مقابل را نسبت به این کتاب در مقابل ده هزار تومان. این را اعتبار می‌‌کنیم و با لفظ بعتُ ابراز می‌‌کنیم این اعتبار را. این نظر آقای خوئی است. و لذا ایشان معتقدند که شخص هازل استعمال در معنای موضوع‌له نمی‌کند. ‌وقتی بعتُ می‌‌گوید ابراز اعتبار نمی‌کند چون در مقام هزل است، آن لقلقه لسان است. ‌مثل این‌که طوطی بگوید بعت، ‌هیچ فرقی با او ندارد و این استعمال در معنای موضوع‌له نشده.

قول دوم (مشهور): حقیقت انشاء، ایجاد انشائی معنا است به واسطه لفظ

در مقابل این نظر نظر مشهور هست که می‌‌گویند الانشاء هو ایجاد المعنی باللفظ بالوجود الانشائی. بعتُ ایجاد بیع است به وجود انشائی. یا لیت زیدا قائم انشاء تمنی است به وجود انشائی. تمنی یک وجود تکوینی دارد یک وجود انشائی دارد. ‌لیت زیدا قائم، أتمنی ان زیدا قائم، این ایجاد تمنی انشائی است.

قول سوم (مرحوم روحانی): حقیقت انشاء، ایجاد اعتباری عقلائی معنا است

نظر سوم هم نظر منتقی الاصول است که فرموده‌اند: الانشاء هو ایجاد المعنی بالوجود الاعتباری العقلائی.

می‌دانید فرق این دو مبنای اخیر چیست؟ افرادی که ده بار مدام می‌‌گویند زوّجت موکلتی من موکلک، از نظر مشهور مثل صاحب کفایه، ده بار ایجاد انشائی می‌‌کنند ازدواج را، ‌ده بار که می‌‌گوید زوجت موکلتی من موکلک، ‌هر ده بار ایجاد می‌‌کند ازدواج را به وجود انشائی. اما طبق نظر منتقی الاصول نه، با همان بار اول ایجاد شد ازدواج به وجود اعتباری عقلائی، آن نُه بار دیگرش حالت لولایی دارد. یعنی اگر قبلا موجود نشده است به وجود اعتباری عقلائی، الان موجود می‌‌کنم. و الا ده بار که نمی‌شود وجود اعتباری عقلائی پیدا کند ازدواج.

اشکال اول به مبنای محقق خوئی (مرحوم استاد): طبق این بیان، اعتبار معتبر با عدم ابراز آن می‌تواند جمع شود و هو کما تری

این سه مبنا. اما فعلا مبنای آقای خوئی را که مبنای مهمی هست مطرح کنیم، اشکالاتش را بیان کنیم، ‌ببینیم آیا این مبنا درست است یا نه. اولین اشکال را بگویم روی آن فکر کنید. اشکالی است از مرحوم استاد آقای تبریزی. می‌‌فرمود: منِ معتبر اعتبار می‌‌کنم مثلا در هبه که ملکتک هذا الکتاب ولی تا ابراز نکنم، ‌تا او قبول نکند، ‌تا قبض محقق نشود، ‌او را مالک نمی‌کنم. اگر موهوب‌له بگوید من مالکم، می‌‌گویم نخیر، هنوز ابراز نکردم هبه را، هنوز تو قبول نکردی، ‌هنوز تو قبض نکردی. پس چه جور می‌‌شود آقای خوئی که می‌‌گویید در رتبه سابقه منِ‌ واهب اعتبار کردم که این آقا مالک این کتاب است، ‌هم به اعتبار من مالک کتاب است هم وقتی از من می‌‌پرسد می‌‌گویم تا قبض محقق نشود تو مالک کتاب نیستی. این‌ها چه جور با هم جمع می‌‌شود؟ این نشان می‌‌دهد که آنی که در ذهن من است اعتبار ملکیت نیست و الا معنا ندارد هم اعتبار ملکیت بکنم هم از آن طرف بگویم من تا ابراز نکنم هم تا تو قبول نکنی، ‌قبض نکنی، مالک نمی‌شوی.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا روز شنبه.